

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/11/23

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح منقطع / حکم پنجم از احکام هشتگانه

مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) همان طوری که ملاحظه فرمودید در بخش نکاح منقطع دو فصل را ارائه کردند: فصل اول درباره تبیین عناصر چهارگانه نکاح منقطع بود که گذشت، فصل دوم احکام هشتگانه نکاح منقطع است که در اثنای این فصل هستیم. [1]

حکم چهارمی که ایشان بیان فرمودند این است: «الرابع: يجوز ان يشترط عليها الاتيان ليلاً او نهاراً و ان يشترط المدة او المرات في الزمان المعين»؛ [2]

حکم پنجم این است: «الخامس: يجوز العزل للمتمتع ولا يقف على اذنها و يلحق الولد به لو حملت و ان عزل لاحتمال سبق المني من غير تنبه و لو نفاه عن نفسه انتفى ظاهراً و لم يفتر الى اللعان»؛ [3]

در حکم چهارم فرمودند به اینکه شرایط بهره‌برداری مرد از زن در نکاح منقطع به توافق طرفین است. یک وقت است عقد مطلق است، یک وقت عقد مقید است؛ اگر عقد مطلق بود که زمان و زمین خاص ندارد، در هر وقتی که آن عذر شرعی را نداشت، این مرد می‌تواند بهره‌برداری کند. آن عذر شرعی یک تخصص ضمنی است که او را همراهی می‌کند که ایام طمث و مانند آن است و اگر چنانچه خواستند توافق کنند، شرطی کنند که این عقد در چه زمانی باشد یا در چه زمینی باشد یا چند مرّة باشد، این یک شرط جایزی است که به توافق طرفین حل می‌شود؛ لذا فرمودند که «يجوز ان يشترط» این مرد در نکاح منقطع «عليها الاتيان» شب یا روز، یک بار یا بیشتر بار، در زمان معین.

«شرط» مستحضرید شرایطی دارد که یکی از این شرایط این است که مخالف مقتضای عقد نباشد. شرطی که مخالف مقتضای عقد است؛ نه خود آن شرط جدّش متمشّی می‌شود و نه عقد؛ برای اینکه مثلاً عقد بیع که مقتضی ملکیت ثمن برای بایع و مثن برای مشتری است، اینها شرط کنند که مالک نشوند و ملک منتقل نشود، این شرط فاسد است؛ برای اینکه جدّش نسبت به عقد متمشّی نمی‌شود، جمع «بین الامرین» متمشّی نمی‌شود، و از آن شرط‌های فاسدی است که مفسد عقد است، چون با خود عقد درگیر است. یک وقتی شرط حرام است «ان يعمل العنب خمرًا»، این با مقتضای عقد مخالف نیست، این یک شرط محرّمی است در ضمن عقد؛ حالا این شرط فاسد مفسد عقد است یا نه؟ جا برای بحث است. اما یک وقت شرطی است که فساد آن برای این است که با خود عقد درگیر است، آن وقت جدّ متمشّی نمی‌شود؛ نه درباره مشروط و نه درباره شرط؛ نه درباره عقد و نه درباره این شرط. آیا شرط بهره‌برداری نکردن از زن در عقد نکاح منقطع، این مخالف مقتضای عقد است یا نه؟ چون روایاتی که در ذیل این حکم است، این آمده است که بهره‌برداری نکنند یا از فلان بهره استفاده نکنند. پس شرطی که مخالف مقتضای عقد باشد، جدّ این عاقد نه نسبت به مشروط متمشّی می‌شود و نه نسبت به شرط؛ برای اینکه هم‌زمان

دارد شرط می‌کند که ببيع کند به شرط اینکه ملکیت نیاید.

حالا شرطی که مخالف با مقتضای اطلاق عقد است، نه خود عقد؛ اگر شرط کنند که این کالا را به شما می‌فروشم به این شرط که شما فلان بهره را از این کالا نبری! این با مقتضای عقد مخالف نیست، با مقتضای سعه و گستره عقد مخالف است، آن بعید است که این شرط مخالف مقتضا حساب شود و باطل باشد. لذا اگر در نکاح منقطع شرط کنند اصلاً بهره‌برداری نشود، اینکه تمتع نیست؛ اما اگر شرط شود که فلان بهره را نبرند، این مخالف با اطلاق مقتضای عقد است، نه با خود عقد؛ مثل اینکه شرط کنند این کالا را به مشتری می‌فروشند به این شرط که فلان بهره را از این کالا نبرید.

در شرط مخالف با مقتضای عقد این هم دو مطلب است: یکی اینکه خود این عقد در جمیع حالات این اقتضا را دارد، یا نه اگر عقد مطلق باشد و مشروط نباشد و مقید نباشد این اقتضا را دارد، وگرنه «عند التقييد و الاشتراط» این اقتضا را ندارد اصلاً؛ اگر «عند التقييد و الاشتراط» چنین اقتضایی نداشت، اصلاً این شرط مخالف مقتضای عقد نیست تا انسان درباره آن بحث کند.

پس «فها هنا امران:» یک وقت است که «العقد المطلق» این اقتضا را دارد، یک وقت است که «مطلق العقد» این اقتضا را دارد. اگر «العقد المطلق» این اقتضا را داشت، «العقد المقيد»، «العقد المشروط» این اقتضا را ندارد، آن وقت بحث در این نیست که این شرط مخالف مقتضای عقد است یا نه، اصلاً مخالف نیست. اما آن جایی که «مطلق العقد» چه شرط کنند و چه شرط نکنند، عقد این خصیصه را دارد؛ مثل اینکه عقد ببيع نسبت به اصل انتقال این خصیصه را دارد، مطلق عقد ببيع چه مطلق باشد و چه مشروط، چه مطلق باشد و چه مقید، مقتضای نقل و انتقال ثمن و مئمن است. اگر شرط کردند که ببيع کنند به شرط عدم انتقال ثمن یا مئمن، این شرط مخالف با عقد است، زیرا عقد مطلقاً، نه «العقد المطلق»، عقد ببيع مطلقاً یعنی چه مطلق باشد چه مشروط، چه مطلق باشد چه مقید، اقتضای نقل و انتقال را دارد. این شرط مخالف مقتضای عقد است.

در جریان «تمتع» آن جایی که صغیره نیست بالغه است و می‌خواهد ازدواج کند، این ظرف، ظرف تمتع است. این زن اگر بخواهد بگوید به اینکه ما فقط می‌خواهیم محرم باشیم برای جراحی کردن؛ چون یک هفته باید رفت و آمد کند تا ببیند باردار می‌شود یا نمی‌شود، مشکل دارد یا نه؟ این زن نمی‌خواهد نامحرم او را ببیند، می‌خواهد محرم او باشد، اما به این شرط که هیچ بهره‌ای نبرد. او هیچ بهره مادی نبرد، هیچ لذتی نبرد، آیا مشروع است یا مشروع نیست؟ این مخالف با مقتضای عقد است، راه حل آن چیست؟ این روزها این بحث می‌شد که اگر کسی خواست ببیند باردار می‌شود یا نمی‌شود، یک هفته هم باید در اتاق عمل رفت و آمد کند و در اختیار این مرد باشد که خلوت با اجنبیه هست، از یک سو؛ اعضای مستوره او را می‌خواهد ببیند، این دو؛ ولی متشرع است نمی‌خواهد که نامحرم ببیند، می‌تواند عقد منقطع شود به این شرط که او هیچ بهره‌ای از این زن نبرد، یا نه؟ در بحث «شروط» این حکم آمده؛ نظیر شرط سقوط خيار مجلس، چون در ببيع «مطلق العقد»، «العقد المطلق»، ببيع به هر حال خيار مجلس می‌آورد، «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرَقَا»؛ [4] چه شرط کنند چه شرط نکنند؛ چه قید بیاورند چه قید نیاورند، ببيع خيار مجلس می‌آورد. آن جا این مشکل مطرح شد که اگر شرط سقوط خيار مجلس کردند، این شرط را همه فقها مشروع می‌دانند، این شرط مخالف مقتضای عقد است یا نیست؟ چون عقد ببيع در جمیع صور خيار مجلس می‌آورد. کسی

که شرط سقوط خيار مجلس می‌کند، این یعنی چه؟ این شرط مخالف مقتضای عقد است، و وقتی مخالف مقتضای عقد بود، مخالف کتاب و سنت هم هست؛ چون خود کتاب و سنت یعنی سنت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد که «**الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرَقَا**». آن‌جا این راه فنی را ارائه کردند که یک وقت انسان شرط می‌کند که این بیع خيار نیاورد، این شرط خلاف سنت است، خلاف مقتضای عقد است و «بَيْنَ الْغَى» است و باطل، چرا؟ چون صاحب شریعت فرمود بیع خيار آور است، شما می‌گویید خيار نیاورد. یک وقت شرط عدم ثبوت خيار نیست، شرط این نیست که بیع خيار نیاورد، شرط آن است که بیعی که خيار می‌آورد به طور یقین، ما هم خياری بودن این بیع را یقیناً می‌دانیم و چون این خيار حقی است که خدا به ما داد، ما شرط سقوط بعد از ثبوت می‌کنیم، این است که همه فقها گفتند این جایز است، چرا؟ چون شما که با خلاف عقد حرف نزنید، با خلاف سنت حرف نزنید؛ بلکه گفتید ما قبول داریم که بیع خيار آور است، اما خيار حق ماست که خدا به ما داد و ما این حق را ساقط می‌کنیم. پس سقوط بعد از ثبوت است، و این مخالف کتاب نیست، مخالف عقد نیست.

در جریان «عدم تمتع از نکاح منقطع» از این قبیل است؛ یعنی عقد منقطع حق تمتع را می‌آورد، اما ذات اقدس الهی این را که واجب نکرده است، گفته این حق مرد است، طرفین هم قبول دارند که عقد منقطع حق استمتاع را می‌آورد. طرفین می‌گویند این عقد، حق استمتاع را می‌آورد، اولاً؛ و این حق هم ملک طلق ماست، ثانیاً؛ ثبوت و سقوط آن به دست ماست، ثالثاً؛ ما هم این را اسقاط می‌کنیم، رابعاً. شرط سقوط حق تمتع است بر فرض ثبوت آن؛ مانند شرط سقوط خيار مجلس است بعد از قبول ثبوت آن. این است که هم فقیه فتوا داد، هم مخالف کتاب و سنت نیست.

پس اگر چنانچه این دخترخانم به این مرد بگوید من یک هفته عقد منقطع شما می‌شوم که ببینم باردار می‌شوم یا نه؟ شما باید این کار را بپذیرید و این حق مسلم خود را ساقط کنید که از من بهره نبرید؛ حق مسلم برای شما هست، ثابت هست، سقوط بعد از ثبوت به دست شماست، ما شرط سقوط می‌کنیم در ضمن عقد. اگر کسی شرط کند که بیع خيار مجلس نیاورد، خلاف کتاب است و مشروع نیست و عقد هم مشکل پیدا می‌کند؛ اما اگر شرط کند که این خيار مجلسی که یقیناً می‌آید و ما هم قبول داریم و چون حق مسلم ماست، ما این را ساقط می‌کنیم، این سقوط بعد از ثبوت است که محذوری ندارد.

پس آن مورد هم اگر یک خانم متشرّعه‌ای خواست عقد طیب شود به مدت یکماه یا کمتر یا بیشتر که معالجه صورت بپذیرد، او نمی‌خواهد این نامحرم نگاه کند و این نامحرم هیچ بهره‌ای هم نبرد، این سقوط بعد از ثبوت است.

پرسش: اسقاط «ما لم یجب» است.

پاسخ: در خيار مجلس هنوز عقد تمام نشده تا خيار بیاورد. «**الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرَقَا**»، هنوز بیع حاصل نشد و وقتی بیع حاصل نشد، نه این یکی بایع است و نه آن یکی مشتری؛ وقتی ما بیع نداریم، بایع نداریم، مشتری نداریم، «بَیْع» نداریم، ولی این سقوط در ظرف ثبوت است، الآن که ساقط نمی‌کنند. می‌گویند مگر در آن ظرف ما حق نداریم؟ الآن ساقط می‌کنیم. سقوط در ظرف ثبوت است، نه اینکه الآن ساقط کنند.

پاسخ: غرض این است که این مخالف با مقتضای «مطلق العقد» نیست، مخالف با مقتضای «العقد المطلق» است؛ یعنی اگر شرط نکنند، بلکه این خیار مجلس می‌آورد و آن‌جا هم حق تمتّع می‌آورد؛ اما اگر شرط کنند، این سقوط بعد از ثبوت است، دیگر حق نمی‌آورد، لذا او می‌تواند این کار را بکند؛ حالا یا کلاً یا بعضاً.

بنابراین این محذور فقهی ندارد، می‌ماند روایات این مسئله تا برسیم به حکم پنجم.

در این مسئله که می‌توانند شرط محدود کنند که فلان بهره را می‌توانی ببری، فلان بهره را نبری، این راه دارد. مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در وسائل، جلد 21، صفحه 72، این شرایط را ذکر کردند **«باب جواز اشتراط الاستمتاع بما غذا الفرج فی المنة»**، این **«فَيَلْزَمُ الشَّرْطُ»** که می‌گوید عقد شما می‌شود به این شرط که فلان بهره را نبری! مرحوم کلینی [5] **«عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْرَائِيلَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ: «عَمَّارٌ»** می‌گوید به عرض حضرت رساندم **«رَجُلٌ جَاءَ إِلَى امْرَأَةٍ فَسَأَلَهَا أَنْ تَرْوِجَهُ نَفْسَهَا»**؛ - چون ایجاب برای زن است و قبول برای مرد است - به عرض حضرت رساندم که مردی به زنی پیشنهاد عقد منقطع داد، به این زن گفت که مرا به همسری بپذیر، آن زن در پاسخ چنین گفت: **«فَقَالَتْ أُرْوِجُكَ نَفْسِي عَلَى أَنْ تَلْقِمَ رَمِيَّ مَا شِئْتُ»**؛ من همسر تو می‌شوم که هر گونه بهره‌گری بخواهی ببری برای تو جایز باشد **«مِنْ نَظَرٍ وَالتَّمَايُزِ نَتَالِمْنِي مَا يَنَالُ الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِي»**، مگر اینکه آمیزش نکنی، این جایز است یا جایز نیست؟ حضرت فرمود: **«لَيْسَ إِلَّا مَا اشْتَرَكَا»**. یک وقت است که می‌گوییم اصلاً نکاح چنین حقی را نیاورد؛ یک وقت است نکاح می‌آورد، سقوط بعد از ثبوت است، فرمود عیب ندارد. این حدیث را مرحوم شیخ طوسی هم به اسناد خود از مرحوم کلینی نقل کرده است، [6] و عموم **«الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»** [7] هم همین را تثبیت می‌کند.

در جریان «جواز عزل» در عقد دائم چون حق مسلم طرفین است مرد نمی‌تواند عزل کند، مگر با توافق زوجین؛ ولی در نکاح منقطع چون حق مسلم مرد است می‌تواند عزل کند بدون اذن او؛ این در باب 34 است یعنی وسائل، جلد 21، صفحه 71 این است: مرحوم کلینی [8] **«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَخْبُوبٍ عَنْ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعَزْلِ»**. این در اثر تفاهمی که بین سائل و مجیب، سؤال و جواب، حوزه استفتاء بود مشخص بود که منظور عزل نطفه است. حضرت فرمود: **«ذَا كَانِيَ الرَّجُلُ يَصْرِفُهُ خَيْشَاءً»**، چه اینکه در حدیث دومی هم که مرحوم کلینی نقل کرد، [9] فرمود: **«الْمَاءُ مَاءُ الرَّجُلِ يَصْغُهُ خَيْشَاءً»**؛ [10] پس به اختیار اوست و او می‌تواند عزل کند.

حالا اگر با عزل، کودکی متولد شد، اگر نزاعی نشد و نفی‌ایی در کار نبود، این کودک به این مرد ملحق می‌شود؛ برای اینکه احتمال سبق نطفه است، او نمی‌تواند بدون نفی بگوید برای من نیست، ملحق به اوست. ولی اگر جداً گفت برای من نیست، چون خودش عزل کرده است، وقتی خودش نفی کرده است که این ولد برای من نیست، این دو مطلب است: یکی اینکه منتفی می‌شود این فرزند از او، اولاً؛ و نیازی به لعان ندارد، ثانیاً؛ برخلاف مسئله نفی ولد در نکاح دائم است که آن محتاج به لعان است، این‌جا لعان در کار نیست.

مرحوم صاحب وسائل در ذیل باب 34 بعد از اینکه روایت دوم را نقل کرد که **«الْمَاءُ مَاءُ الرَّجُلِ يَصْغُهُ خَيْشَاءً»**، آن‌جا دارد که **«وَتَقَدَّمَ فِي عِدَّةِ أَحَادِيثٍ أَنَّهُ يُشْطَرَطُ عَلَيْهَا أَنْ لَا يَطْلُبَ لَدَهَا وَهُوَ عِبَارَةٌ عَنِ الْعَزْلِ»**. در بعضی از نصوص گذشت که این نکاح صورت می‌پذیرد به شرط اینکه ما

فرزنددار نشویم؛ یعنی به شرطی که عزل کند مثلاً. وقتی تصریح می‌کند به این شرط که ما فرزنددار نشویم؛ یعنی عزل جایز است. «وَهَذَا الشَّرْطُ مُؤَكَّدٌ لِمَا تَبَيَّنَ مِنْ كَافَّةِ أَهْلِ الْعِلْمِ». [11] این مربوط به «جواز عزل» است.

اما درباره بهره‌برداری نکردن از بعضی از اعضا، گذشته از باب قبلی، باب 36 هم در همین زمینه دلالت دارد. وسائل جلد 21، صفحه 72، باب 36: «بَابُ جَوَازِ اشْتِرَاطِ الْإِسْتِمْتَاعِ بِمَا عَدَا الْفَرْجَ فِي الْمُتَعَةِ فَيُلْزَمُ الشَّرْطُ». مرحوم کلینی «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَمْرِاءِ بْنِ مَرْوَانَ» - که غالب این روایات سندش معتبر هست - «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ رَجُلٌ جَاءَ إِلَى امْرَأَةٍ فَسَأَلَهَا أَنْ تُزَوِّجَهُ نَفْسَهَا»، چون «زَوْجَتْ» و «انكحَتْ» را زن باید بگوید و اگر کسی وکیل طرفین شد، اول «زَوْجَتْ» یا «انكحَتْ» را از طرف زن می‌گوید، آن «قبلتْ» را از طرف مرد می‌گوید. «فَسَأَلَهَا أَنْ تُزَوِّجَهُ نَفْسَهَا فَقَالَتْ:»؛ آن زن گفت: «أَزْوَجُكَ نَفْسِي عَلَى أَنْ تُلْقِيَنِي مَا شِئْتَ مِنْ نَظَرٍ وَ الْيَمَانَةِ فَتَالِي مَنِي مَا يَنَالُ الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِهِ إِنَّهُ» اینکه آمیزش نکنی! جایز است یا نه؟ حضرت فرمود: «لَيْسَ لَهُ إِلَّا مَا اشْتَرَاهُ».

باب 33؛ یعنی صفحه 69 این است: «بَابُ أَنْ وَلَدَ الْمُتَعَةُ يُلْحَقُ بِأَبِيهِ وَ إِنْ شَرَطَ عَدَمَ لُحُوقِهِ فَلَا يَحُوزُ نَفِيَهُ وَ لَوْ عَزَلَ»؛ ولو عزل هم کرده باشد نطفه را، حق عزل ندارد؛ ولی اگر این کار را کرد بدون لعان، فتوا بر این است که منتفی می‌شود.

روایت اولی‌را مرحوم شیخ طوسی «بِإِسْنَادِهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّظَرِ عَنْ غَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثِهِ فِي الْمُتَعَةِ قَالَ قُلْتُ رَأَيْتُ إِنْ خَبِلَتْ» - «أَرَأَيْتَ» یعنی «أَخْبِرْنِي». «أَرَأَيْتُمْ» [12]، «أَرَأَيْتُمْ» [13] [14] که در قرآن دارد؛ یعنی «اخبرونی» - به حضرت عرض کرد که گزارش بدهید اگر این زن باردار شد این بچه برای کیست؟ فرمود: «هُوَ وَلَدُهُ»؛ برای همین مرد است. این روایت ندارد که عزل کرده باشد یا نه. «بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ» هم همین را نقل کرده است.

روایت دوم که مرحوم شیخ طوسی از «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ» نقل کرد این است که «سَأَلَ رَجُلٌ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ:» مردی از وجود مبارک امام هشتم (علیه‌السلام) مسئله سؤال کرد و من حاضر بودم؛ «وَأَنَا أَسْمَعُ». محور سؤال این بود: «عَنْ الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ مُتَعَةً وَ يَشْرَطُ عَلَيْهَا أَنْ لَا يَتَلَبَّسَ بِوَلَدِهَا»؛ در متن عقد متعه شرط می‌کند که باردار نشود، بچه‌دار نشود و این شرط را طرفین پذیرفتند؛ اما «فَتَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ بَوَلَدٍ»؛ بعداً این زن باردار شد و بچه آورد، و این مرد «يُنْكِرُ الْوَلَدَ»؛ می‌گوید بچه برای من نیست. «فَشُدَّ» یا «شُدَّ فِي ذَلِكَ»؛ خیلی هم اصرار دارد که بچه برای من نیست. حضرت فرمود: «يَجْحَدُ» انکار می‌کند، «وَكَيْفَ يَجْحَدُ إِعْظَاماً لِذَلِكَ» «قَالَ الرَّجُلُ فَإِنَّ أَهْمَهَا»؛ از حضرت سؤال کرد که اگر این مرد این زن را مَثَمٌ کند که شما از غیر من باردار شدید، حضرت فرمود: «لَا يَلْبِغِي لَكَ أَنْ تُزَوِّجَ إِلَّا مَا مَوْنَهُ»؛ از این طرف می‌گوییم شما حق نفی نداری؛ یعنی تا آن جا که ممکن است حق مشروعاتان این است که بچه را بپذیرید، به احتمال سبق نطفه و برای اینکه این مشکل خانوادگی پیش نیاید با یک کسی ازدواج بکن که نتوانی او را مَثَمٌ بکنی. حالا می‌ماند مسئله‌ای که اصلاً بدون لعان منتفی می‌شود.

اصرار دین این است که اساس خانواده را با همسر باایمان بنا کنید. این بیان نورانی حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ خُصْرَاءَ الدِّمَنِ»، [15] [16] خیلی از این بزرگان از این حدیث به عنوان اینکه «أَصْلُ يَنْفَرُ مِنْهُ الْفُرُوعُ» استفاده فراوانی کردند؛ ظاهر این روایت درباره مسائل خانوادگی است، اما اینها خیلی بهره‌های دیگر بردند. حضرت فرمود آن گیاهی که از مَزْبَلَه می‌روید - که کمتر فقیهی، کمتر طلبه‌ای این را نشنیده باشد، از شرح لمعه گرفته تا بالاتر! - «إِيَّاكُمْ وَ خُصْرَاءَ الدِّمَنِ»؛ یعنی آن گیاهی که از مَزْبَلَه می‌روید ولو معطر و زیباست، از آن استفاده

نکنید! عرض کردند که «وَمَا خُفِرَاءَ الدِّمَنِ»، فرمود: «الْمَرْأَةُ الْخَسَاءُ فِي مَنَئِبِ الشُّؤْمِ»؛ دختر زیبایی که از خانواده پلید و پلشت به جامعه عرضه شد، با او ازدواج نکنید. ببینید از همین حدیث گفتند که بعضی‌ها طرح و پیشنهاد خوبی می‌دهند، ولی درونشان فتنه و فساد است؛ این روایت کجا و آن کجا؟! دست این روایت را نبستند. از این روایت آن لطایف را هم استفاده کردند که ظاهراً این است این آقا حرف‌های خیلی خوبی می‌زند، اما می‌دانیم که درونش فتنه است، «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» [17] [18] [19] است.

از همین حدیث نورانی آن را استفاده کردند. کسی پیشنهاد خوبی می‌دهد، ولی می‌دانیم غرضش خیانت به بیت‌المال است؛ اختلاس یا نجومی یا رومیزی یا زیرمیزی و مانند اینهاست، ما می‌دانیم. فرمودند این «إِنَّا كُمْ وَخُفِرَاءَ الدِّمَنِ» است؛ او پیشنهاد خوبی می‌دهد، تُند و تیز هم حرف می‌زند، ولی درونش همان زباله است. اینکه حضرت فرمود از غیر مامونه بهره‌یز، برای همین مسئله است؛ اما اگر چنانچه جدی شد، بله نفی می‌کند، حالا معصیت کرده «بینه و بین الله» حرفی دیگر است، چون در روایات دارد که مواظب باش! آنچه که به دست شما از فقه برسد تا برسد به صاحب جواهر، غالباً این را تعرّض کردند که او اگر یک مشکلی جدی دارد و نمی‌تواند بچه را اداره کند، مبدا این کار را بکنید! حساب خدا حساب دیگری است. این بیان نورانی حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) که فرمود: «إِنَّ الْغِنَى وَالْفَقْرَ بَغْدُ الْعَزِيزِ عَلَى اللَّهِ» [20] چه کسی سوار است چه کسی پیاده است؟ «یوم الحساب» مشخص می‌شود. نمی‌دانم یک صحنه‌ای که تلویزیون نشان داد شما دیدید یا ندیدید؟! در ایام محرم بود در چند سال قبل بود، یک روستایی دورافتاده‌ای بود که اینها پل نداشتند وقتی که آب رودخانه زیاد می‌شد اینها از یک طنابی، از یک سیمی عبور می‌کردند که خیلی در زحمت بودند. من دیدم یک طلبه‌ای، همین سیم را گرفته و از این طرف آب به آن طرف آب رفت به آن روستا و برای چندتا بچه دارد مرثیه می‌خواند و سینه هم می‌زند و مانند آن که آن صحنه هیچ وقت از یادم نمی‌رود. هیچ روشن نیست که او در قیامت جلوتر از ما نباشد! این بیان نورانی حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) از محکم‌ترین بیانات مسئله «معاد» است: «إِنَّ الْغِنَى وَالْفَقْرَ بَغْدُ الْعَزِيزِ عَلَى اللَّهِ»؛ چه کسی پیاده می‌آید؟ چه کسی سواره می‌آید؟ این‌جا معیار نیست.

غرض این است که حضرت فرمود به اینکه اگر «بینه و بین الله» می‌داند که برای او نیست، بله می‌تواند نفی کند؛ وگرنه به حسب حکم ظاهر، این بله بدون لعان منتفی است و فرزند برای او نیست. این است که از همان روایاتی که مرحوم کاشف الغطاء بزرگ نقل کردند که ائمه (علیهم‌السلام) مامور نیستند به علم غیبشان در احکام فقهی عمل کنند، [21] [22] همین است، با اینکه حضرت می‌داند. به حسب ظاهر فرمود اگر نکاح، نکاح دائم بود که بدون لعان نمی‌شود، اگر نکاح منقطع بود که بدون لعان می‌شود؛ اما این را سفارش کردند و شما ببینید آن آخرین عبارتهای مسالک [23] همین‌طور است، صاحب جواهر [24] هم همین‌طور است که او باید جواب قیامت را هم بدهد، این برای فقه اکبر است؛ این‌طور نیست که حالا بگوید بچه من نیست رد بشود، نه این‌طور نیست. حالا یک وقت است که کسی نمی‌داند وقتی در خیابان می‌آمد لباسش آلوده شد یا نشد، این را خدا می‌گذرد؛ فرمود به اینکه علم ندارید «رَفِيعٌ... مَا لَا يَعْلَمُونَ» [25] اما این‌گونه از حقوق الهی و حقوق مردم را ممکن نیست بگذرد. لذا بدون لعان نفی می‌شود؛ اما اگر کسی «بینه و بین الله» می‌داند فرزند برای اوست، حق نفی ندارد.

- [1] [شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام \(ط - اسماعيليان\)، المحقق الحلّي، ج2، ص246-252.](#)
- [2] [شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام \(ط - اسماعيليان\)، المحقق الحلّي، ج2، ص250.](#)
- [3] [شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام \(ط - اسماعيليان\)، المحقق الحلّي، ج2، ص250.](#)
- [4] [الكافي، الشيخ الكليني، ج5، ص170، ط الاسلامية.](#)
- [5] [الكافي، الشيخ الكليني، ج5، ص467، ط الاسلامية.](#)
- [6] [تهذيب الأحكام، شيخ الطائفة، ج7، ص271-271.](#)
- [7] [قرب الإسناد، أبي العباس عبد الله بن جعفر الحميري، ج1، ص303.](#)
- [8] [الكافي، الشيخ الكليني، ج5، ص504، ط الاسلامية.](#)
- [9] [الكافي، الشيخ الكليني، ج5، ص464، ط الاسلامية.](#)
- [10] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج21، ص71، أبواب المتعة، باب34، ح2، ط آل البيت.](#)
- [11] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج21، ص71، أبواب المتعة، باب34، ح2، ط آل البيت.](#)
- [12] [شعراء/سوره26، آيه75.](#)
- [13] [زمر/سوره39، آيه38.](#)
- [14] [نجم/سوره53، آيه19.](#)
- [15] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج20، ص48، أبواب المتعة، باب13، ح4، ط آل البيت.](#)
- [16] [الكافي، الشيخ الكليني، ج5، ص332، ط الاسلامية.](#)
- [17] [بقره/سوره2، آيه10.](#)
- [18] [مائده/سوره5، آيه52.](#)
- [19] [انفال/سوره8، آيه49.](#)
- [20] [نهج البلاغة ط-دار الكتاب اللبناني، السيّد الرضّي، ج1، ص555.](#)
- [21] [«إنّ الاحكام الشرعيّة تدور مدار الحالة البشريّة، دون المِنَح الالهية. فجهادهم و امرهم بالمعروف و نهيهم عن المنكر إنّما مدارها على قدرة البشر و لذلك حملوا السلاح و امروا اصحابهم بحمله و كان منهم الجريح و القتيل، و كثير من الانبياء و الاوصياء دخلوا في حزب الشهداء و لا يلزمهم دفع الاعداء بالقدرة الالهية و لا بالدّعاء و لا يلزمهم البناء على العلم الالهي و إنّما تدور تكاليفهم مدار العلم البشري. فلا يجب عليهم حفظ النفس من التلف مع العلم بوقته من الله تعالى، فعلم سيّد الاوصياء بأنّ ابن مُلجَم قاتله و علم سيّد الشهداء عَلَيّه السّلام بأنّ الشمر لعنه الله قاتله مثلاً مع تعيين الوقت لا يوجب عليهما التحفّظ، و ترك الوصول الى محلّ القتل».](#)
- [22] [كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء \(ط- الحديثة\)، كاشف الغطاء ج3، ص113-114.](#)
- [23] [مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، الشهيد الثاني، ج7، ص460-461.](#)
- [24] [جواهر الكلام، الشيخ محمّدحسن النّجفي، ج30، ص187-188.](#)
- [25] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج15، ص369، أبواب وجوبه، باب56، ح2، ط آل البيت.](#)